

## مقدمه‌ای بر حیات سیاسی اسماعیلیان نزاری در دوران زندیه

دکتر مهری ادیسی آریهی  
عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور

چکیده:

سقوط الموت، کانون اصلی اسماعیلیان نزاری ایران، در حیات سیاسی، مذهبی و اجتماعی آنان آغاز دوره‌ای جدید به شمار می‌آید. در ایران، این دوره که از نیمه قرن هفتم آغاز و با فرار آقاخان اول به هند در نیمه قرن سیزدهم به پایان رسید، بر اساس مکان استقرار امامان نزاری، خود به سه دوره متمایز تقسیم می‌گردد که در آغاز دوره سوم، به علت شرایط جدید سیاسی قرن دوازدهم و به ویژه دوره زندیه آغاز، امام نزاری به حکومت کرمان دست می‌یابد. در این مقاله سعی شده است با نگاهی اجمالی به شرایط کلی نزاریان ایران در دو دوره آغازین، وضعیت آنان و به ویژه مسائل مربوط به حکومت امام نزاری بر ایالت کرمان در دوره زندیه مورد بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: اسماعیلیان نزاری، قرن دوازدهم هجری، زندیه، کرمان، سیدحسین بیگ، سیدابوالحسن بیگ.

مقدمه

سقوط قلعه الموت (کانون اصلی اسماعیلیان نزاری ایران) در قرن هفتم هجری، آغازگر دوره جدیدی از تغییرات و تحولات در ساختار درونی، سازمان و عقاید آنان بود که به مدت شش قرن به طول انجامید. این دوره طولانی، به لحاظ ویژگی فعالیت امامان نزاری و محل استقرار آنان به مثابه کانون جدید هدایت فعالیت‌های مذهبی، به سه بخش قابل تقسیم است:

دوره اول که نزاریان تقریباً فعالیت آشکاری نداشتند و امامان آنان با اسامی مستعار حتی از دید پیروانشان مخفی بودند. در همین دوره بود که انشعابی مهم در رهبری سازمان مذکور صورت پذیرفت و به فعالیت‌های زیر زمینی آنان شکل تازه‌ای بخشید؛

دوره دوم با حضور آشکار امامان نزاری شاخه قاسم شاهی در انجمن، در سلک بزرگان و پیران صوفیه مشخص می‌گردد که به مدت ۲/۵ قرن به طول انجامید؛ سومین دوره نیز در سده دوازدهم هجری و اسکان امام نزاری در کهک آغاز شد و با فرار آقاخان اول به هند پایان یافت.

نیمه اول دوره اخیر، در مقایسه با نیمه دوم، از توجه و عنایت کمتری در میان محققان برخوردار بوده است. علت این امر احتمالاً کمبود منابع و اطلاعات همزمان با آن و یا برجستگی وقایع نیمه بعدی می‌باشد. اما تردیدی نیست که وقایع بخش اول در روند حوادث آینده تأثیر بسزایی داشته است.

این مقاله به بررسی و پژوهش درباره وضعیت نزاریان و وقایع بخش اول دوره سوم و به ویژه دستیابی امام نزاری به حکومت ایالت کرمان در عصر زندیه می‌پردازد.

سقوط الموت (کانون اصلی سیاسی - مذهبی اسماعیلیان نزاری) در نیمه اول قرن هفتم هجری توسط مغولان، در حیات آنان فصل جدیدی گشود. مخالفت جدی حکمرانان بعدی ایران نیز اسماعیلیان را هر چه بیشتر مجبور کرد پراکنده یا مخفی شوند و یا به صورت گروهی به بخشهای دور از قدرت مرکزی زمان، خصوصاً به سوی مرزهای شرقی آسیای مرکزی و شبه قاره هند مهاجرت کنند. بازماندگان نزاری در ایران نیز در پی فروپاشی تشکیلات رهبری و تعقیب و آزار ایلخانان و تیموریان، ناچار برای حفظ جان به تقیه روی آوردند.

از این رو، شریط جدید، وضعیت سیاسی - اجتماعی و حتی فرهنگی اسماعیلیان نزاری عمدتاً ناشناخته باقی بماند. گذشت زمان و گوناگونی وضعیت جغرافیایی مهاجران اسماعیلی، که با قطع ارتباط آنان با امام مخفی شان همراه بود، ادبیات اسماعیلیان نزاری را

نیز متأثر کرد. وضعیت فوق در مجموع به جدایی هر چه بیشتر گروه‌های مهاجر از یکدیگر و استقلال "پیران"<sup>۱</sup> آنان - که در حکم رهبران محلی بودند - انجامید.

از سوی دیگر، منابع رسمی هم زمان با اسماعیلیان نزاری، جز در مواردی نادر - از قبیل مورد حمله و تهاجم واقع شدن نزاریان، که آن هم به خاطر عدم فعالیت آنان به ندرت انجام می‌گرفت - اطلاعات در خور توجهی به دست نمی‌دهد. در واقع، موقعیت نزاریان در مدتی نزدیک به پنج قرن (از قرن هفتم تا دوازدهم هجری) در حاله‌ای از ابهام و تاریکی قرار دارد و مجموعه اطلاعات موجود تنها بر اساس قرائن و استنباط و در سایه تحقیقات جدید به دست می‌آید.

*ایرانیف*، نخستین محققی که در سال ۱۹۳۷ به مطالعه درباره نزاریان ایران پرداخته است، تاریخ اسماعیلیان پس از سقوط الموت را به سه دوره مشخص تقسیم می‌کند.

در دوره نخست که نزدیک به دو قرن طول کشید، نزاریان ایران مایوس از فعالیت مجدد، به پنهان کاری و تقیه روی آوردند؛ بنابراین، با نظر به زمینه‌های مشترک عقیدتی که با صوفیان، از جمله در زمینه باطنی‌گرایی داشتند، به جامعه آنان در آمدند. البته روایات متأخر اسماعیلی، این رویداد را به زمانهای بسیار دوری باز می‌گرداند و ابوسعید ابی‌الخیر، عارف و صوفی قرن پنجم ه را نیز جزو داعیان اسماعیلی المستنصر بالله، خلیفه فاطمی مصر، به حساب می‌آورد. (فدایی خراسانی، ص ۱۰۴) امامان نزاری در دوره نخست با افزودن اسامی‌ای چون *علی* یا *ولی* بر عناوین و القاب خاص صوفیان، به سازماندهی مجدد ارتباط با پیروان خود در قالب "پیران" و "مردان" پرداختند و از اصطلاحات و ادبیات صوفیانه برای بیان عقاید و اندیشه‌های دینی خود ابزار مؤثری ساختند (دفتری، ص ۵۱۷ و ۵۲۷)؛ هم‌چنانکه شیعیان اثنی‌عشری، از این ابزار تا قبل از دوره صفویه سود می‌جستند.

علت گرایش نزاریان به تصوف را احتمالاً باید در فضای آشفته سیاسی پس از فروپاشی حکومت ایلخانان و تمایلات شیعی گرایانه برخی حکمرانان محلی جستجو کرد. گرایش برخی حکمرانان محلی، همچون *قره‌قوینلوها*، به تشیع و یا حمایت برخی دیگر از فرقه‌های مختلف شیعی به دلایل سیاسی<sup>۲</sup>، شرایط نسبتاً مناسبی را برای فعالیت مذهب تشیع و

فرقه‌های وابسته ایجاد کرد. از سوی دیگر، توجه تیمور و جانشینان وی به عرفا و بزرگان اهل تصوف در هر شهر و دیاری (حافظ ابرو، ص ۵-۶۱۳ و ۶۲۰؛ احمدبن علی کاتب، ص ۹۷)، هر چند عمدتاً سیاسی و صوری بود - همچون توجه به شیخ صفی و خاندان وی، براساس منابع خود آن دوره (براون، ج ۴، ص ۱۹ و ۳۳) - می‌توانست علت دیگر سیاست به کارگیری ظاهر، کلام و شیوه صوفیان توسط نزاریان باشد.

اطلاعات شفاف‌تر بعدی که به ویژه از منابع قرن دوازدهم هـ به بعد به دست می‌آید، از نزدیکی نزاریان به طریقت صوفیان نعمت الهی حکایت دارد. شاید بتوان دلیل این انتخاب را در نسب نامه شاه نعمت الله ولی، سرسلسله طریقه نعمت الهی جستجو کرد. وی نسب خویش را به محمدبن اسماعیل بن امام جعفر صادق (ع)، هفتمین امام اسماعیلیان، می‌رساند و به احتمال زیاد، همین نقطه مشترک موجب تعمیم اعتقادات اسماعیلی به شاه نعمت الله ولی و در نتیجه نزدیکی نزاریان به این طریقت شده است. (دفتری، ص ۵۲۷)

مهمترین رویدادی که در دوره نخست روی داد، وقوع انشعاب در میان خاندان امامان نزاری بود. پس از مرگ شمس الدین محمد، پسر رکن الدین خورشاه آخرین امام اسماعیلی الموت، اختلاف بر سر جانشینی وی به وجود آمد که سرانجام نزاریان را به دو دسته امامان محمد شاهی، طرفداران محمد و امامان قاسم شاهی، طرفداران قاسم (دو تن از مدعیان جانشینی) منشعب ساخت. در آغاز، امامان گروه محمدشاهی که ظاهراً نماینده فرزندان ارشد بودند، طرفداران بیشتری در شام، دیلم، بدخشان و هند یافتند. اما پس از چندی، به دلایل نامعلوم، احتمالاً به خاطر شرایط نامساعد ایران، در اوایل قرن دهم هجری به هند مهاجرت کردند و بعدها در قرن سیزدهم هجری به کلی از سلسله امامان نزاری جدا شدند. (دفتری، ص ۱۲-۵۱۰) امامان قاسم شاهی به نوبه خود فعالیت بیشتری در تبلیغ و جذب پیروان اسماعیلی نشان دادند، به طوری که بر طرفداران این سلسله افزوده شد و همین امر در دوره دوم بر تحولات اسماعیلی بیشتری تأثیر را برجای گذارد.

دوره دوم با سکونت امامان قاسم شاهی در انجدان آغاز، و به مدت حدود سه قرن - از نیمه قرن نهم تا نیمه قرن دوازدهم هجری - بر آورد می‌شود. اگر چه محل سکونت قبلی

امامان نزاری قاسم شاهی به دلیل اختفای امامان و رعایت تقیه، به درستی معلوم نیست، ولی حدس‌هایی مبنی بر اقامت آنان در آذربایجان وجود دارد. با این همه، زمان دقیق انتقال مقرر امامان مذکور از آذربایجان به انجدان و علت انتخاب این محل هم مشخص نیست. روایات نزاری از انجام این امر در زمان امامت طولانی پنجاه و پنج ساله محمدبن اسلام شاه (سی و یکمین امام نزاری) حکایت دارد. ظاهراً در همین دوره بوده که فعالیت نزاریان افزایش می‌یابد و واکنش نظامی حکومت وقت برانگیخته می‌شود. بنا به روایت شرف‌الدین علی یزدی، تیمور در سال ۷۹۴ هـ به هنگام عبور از مازندران، بسیاری از نزاریان آن منطقه را از دم تیغ گذراند. (یزدی، ج ۱، ص ۴-۴۱۳) در روایتی دیگر، تیمور در رجب ۷۹۵ هـ به یک لشکرکشی علیه اسماعیلیان دست زد. وی پس از تسخیر شیراز به اصفهان رفت و به جایی که می‌خواند آن را "قلعه انکوان" می‌نامد و در مسیر همدان قرار داشت، حمله برد و "مردم آن موضع که از غلات اسمعیلیه بودند و الحاله هذبه به همان مذهب‌اند گریخته در نقاب‌ها تحصین جستند و لشکر قیامت نهیب بر حسب اشارت علیه از بلندی جوی بریده آب در نشیب انداختند تا بنقب‌ها در آمده مجموع مردم از ممر آب به آتش دوزخ شتافتند." (میرخواند، ج ۱، ص ۲۱۱)

از دوره مستنصر بالله دوم (سی و دومین امام قاسم شاهی)، انجدان به طور قطعی به عنوان مقر اصلی رهبری برگزیده شد. انجدان، به لحاظ جغرافیایی، روستایی کم اهمیت در مرکز ایران و نزدیک به شهرهای قم، محلات و کاشان دارالمؤمنین است. نزدیکی این محل به پایگاه‌های اصلی تشیع و کم اهمیت بودن آن به لحاظ سیاسی - اقتصادی و دوری آن از مراکز قدرت اهل سنت در قرن نهم هجری، و همچنین حضور آق‌قویونلوها در تبریز و تیموریان در هرات می‌توانست فرصت مناسبی را به دور از دیدگان بیگانگان برای فعالیت‌های نزاریان فراهم سازد. (دفتری، ص ۵۳۱)

یکی از مشخصات دوره انجدان - که از نتایج استقرار امامان قاسم شاهی در این منطقه بود - تجدید فعالیت‌های ادبی و فرهنگی نزاریان است. ظاهراً شرایط نابسامان پس از سقوط الموت، که از یک سو با اختفاء امامان اسماعیلی و گسست ارتباط مستقیم پیروان با

آنان و از سوی دیگر فشار حکام اهل تسنن زمان همراه بود، به رکود، توقف، حتی فراموشی و تغییر و تحریف در اعتقادان نزاریان منجر شد. از این رو، تدوین دانسته‌های شفاهی ضرورت یافت و تلاش‌هایی هر چند نه چندان برجسته در این زمینه صورت گرفت. استفاده از زبان فارسی برای نگارش رسالات عقیدتی و به کارگیری اصطلاحات صوفیانه از مشخصات آثار ادبی این دوره است. از برجسته‌ترین نویسندگان و شعرای نزاری این دوره، می‌توان از *ابو اسحاق قهستانی* در نیمه دوم قرن نهم هجری، خیرخواه هراتی در نیمه دوم قرن دهم هجری (متوفی، ۹۶۰ هـ)، و امام قلی خاکی خراسانی و پسرش علی قلی در نیمه قرن یازدهم هجری یاد نمود. (دفتری، ص ۵۰۲)

پوشش صوفیانه در شعر و شیوه بیان عقاید، نشانگر مداومت تقیه و شرایط دشوار سیاسی این دوره است. امامان مستقر در انجلمان در طی سه قرن اقامت خود، نزد اهالی تحت عنوان "پیران" یکی از دهها طریقه رایج تصوف در ایران پذیرفته شده بودند. عنوان "شاه قلندر" برای مستنصر بالله دوم و "غریب شاه" برای عباس (سی و چهارمین امام قاسم شاهی، ملقب به غریب میرزا) به کار برده می‌شد. (دفتری، ص ۵۲۲)

رعایت نکات فوق در نوشته‌های منسوب به امامان انجلمان نیز دیده می‌شود. مستنصر بالله دوم در کتاب "پندیات جوانمردی" که شامل خطابه‌هایی برای پیروان است، آراء خویش را تحت تأثیر الفاظ و اندیشه‌های صوفیانه بیان کرده است. نکته مهم و برجسته این کتاب، تلاش جدید مستنصر بالله در ارائه تفسیر جدید از حق و حقیقت و تعیین وظایف دینی پیروان در برابر امام خویش است. وی پیروان نزاری خویش را، در این کتاب، "اهل حق" و "اهل حقیقت" خطاب نموده است و خود را با عناوین "پیر"، "مرشد" و "قطب" می‌خواند. "حقیقت" به عنوان باطن شریعت که مومنان با سیر طریقه معنوی بدان دست می‌یابند، در خطبه‌های مستنصر بالله، برابر با شناخت امام حاضر معنی شده است. وی همچنین برای مومنان، در خصوص شناخت و اطاعت از امام، وظایفی را بر شمرده است و به ویژه، انجام وظایف مذهبی و پرداخت دیون مذهبی و عشیره (ده یک در آمد سالانه) به امام حاضر مورد تأکید قرار گرفته است. (دفتری، ص ۵۳۳).

نکات فوق از نیاز مبرم امامان اسماعیلی به منابع مالی کافی و افراد کاملاً وفادار حکایت دارد. در واقع، افراد وفادار به عنوان داعی و راهنمایان محلی از سوی امام به بخشهای مختلف فرستاده می‌شدند و متقابلاً وجوهات و دیون مذهبی را به امام می‌رسانیدند. مجموع این تلاش‌ها از نیاز به تجدید سازمان رهبری و دعوت و تحکیم سلطه امام بر جماعات مختلف حکایت دارد؛ چنان که خیرخواه هراتی در رساله خود به تماسهای مستقیم و منظم داعیان با امامان مستقر در انجندان اشاره دارد. وی حتی ذکر می‌کند که امام اسماعیلی چگونه شخصاً وجوهات ارسالی را با دقت حسابرسی می‌کرد و افراد خاطی را مورد مؤاخذه قرار می‌داد. (دفتری، ص ۵۳۴-۵)

به کارگیری نیروهای شیعی توسط صفویان برای کسب قدرت و سرانجام اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور، ظاهراً برای فرقه‌های شیعی فرصت مناسب‌تری فراهم آورد. نزاریان نیز، در آغاز کار صفویان، از این شرایط بهره بردند. چنان که ابوذر علی (سی و پنجمین امام قاسم شاهی) با دختر یا خواهر تهماسب اول ازدواج کرد<sup>۳</sup>؛ ولی با تغییر سیاست مذهبی صفویان پس از استقرار حکومت، به ویژه نسبت به گروه‌هایی که رنگ سیاسی داشتند، سخت‌گیری آغاز شد. احتمالاً ورود برخی علمای شیعه به کشور در عهد تهماسب، در این تغییر سیاست تأثیر داشت. قاضی احمد قمی در وقایع سال ۹۸۱ هـ از لشکرکشی شاه تهماسب علیه مراد میرزا (امام سی و ششم نزاری) یاد می‌کند. ظاهراً فعالیت‌های سیاسی علنی وی و خصوصاً مبالغ چشمگیر پول‌های ارسالی، انگیزه این لشکرکشی بوده است. طبق فرمان دربار، امیرخان موصل و حکمران همدان عده زیادی از نزاریان انجندان و اطراف آن را کشت و غنائم بسیار گرفت، ولی امام نزاری گریخت. وی سپس دستگیر و محبوس شد. تمایلات اسماعیلی محمد مقیم (یکی از مأموران عالی مقام صفوی) موجبات فرار وی را از زندان فراهم کرد، اما چند ماه بعد در افغانستان دستگیر شد و به همراه محمد مقیم، در حضور تهماسب به سیاست رسید. (قمی، ج ۱، ص ۵۸۲-۴)

مرگ تهماسب و دوره‌های آشوب و کشمکش‌های جانشینی، فرصت دیگری برای ایجاد فضای باز و فعالیت گروه‌های ممنوع سیاسی - مذهبی بود. تاریخ‌های محلی شمال

ایران از فعالیت محلی نزاریان در نواحی کوهستانی دیلم یاد می‌کنند. سلطان محمدبن جهانگیر (از سلاله بنو اسکندر کجور مازندران) پس از مرگ پدر در ۹۷۵ هـ-جانشین وی شد و رسماً به تبلیغ عقاید نزاری پرداخت. وی سپس با تصرف نور و چند جای دیگر تا نزدیک ساری، قلمرو و حوزه فعالیت مذهبی خویش را گسترش داد. پسرش جهانگیر نیز پس از مرگ وی در ۹۹۸ هـ- به تبلیغات مذهبی ادامه داد و تا فتح گیلان در سال ۱۰۰۰ هـ- توسط عباس اول، نزاریان علناً فعالیت می‌کردند. (فومنی، ص ۶-۱۶۴ و ۴-۲۴۱؛ اسکندریک منشی، ج ۲، ص ۳۹۹ و ۴۹۹ به بعد)

در دوره سلطنت عباس اول، به نظر می‌رسد در وضعیت امامان انجندان بهبود حاصل شده باشد. کتیبه‌ای حاوی فرمانی از دوره عباس در انجندان یافت شده است که در آن، نزاریان انجندان به عنوان شیعیان اثنی عشری شناخته شده‌اند و از پرداخت بعضی مالیات‌ها معاف شده‌اند.<sup>۴</sup> (دفتری، ص ۵۳۸)

در اواخر دوره صفوی، تغییر دیگری در محل سکونت امامان قاسم شاهی صورت گرفت. فدایی (از نویسندگان اسماعیلی) این مهاجرت را در زمان شاه خلیل الله دوم (پسر شاه نورالدین) می‌داند. (فدایی، ص ۱۴۰؛ دفتری، ص ۵۶۱) علت مهاجرت معلوم نیست و انتخاب قریه کهک (یکی از روستاهای محلات که در فاصله ۳۵ کیلومتری شمال شرق انجندان واقع است) نیز دلیل مشخصی ندارد، در حالی که فاصله چندانی با محل سکونت قبلی ندارد و در عین حال ویژگی برجسته‌ای هم برای آن ذکر نشده است.

انقراض صفویه، موجی از نابسامانی و هرج و مرج را در ابعاد مختلف بر جامعه تحمیل کرد و این وضعیت با حکومت اشغالگرانه افغان‌ها تشدید هم شد. پس از نزدیک به یک دهه مقاومت مردمی، سرانجام ایل افشار به رهبری نادر توانست با کمک توده مردم، بر افغان‌ها غلبه کند. سیاست جدیدی که نادر، خصوصاً در مخالفت با خط مشی مذهبی صفویان، در پیش گرفت، نسبت به فرقه‌های مذهبی نوعی تسامح ایجاد کرد. از سوی دیگر، سیاست نظامی‌گری نادر شرایط کشور را به سوی جنگ‌های پی در پی سوق داد. هزینه این جنگ‌ها که با فشار، زور و شکنجه به صورت انواع مالیات بر مردم تحمیل می‌شد،



سرانجام مقاومت توده‌ها را در ایالات مختلف برانگیخت. یکی از موارد معدود گزارش‌هایی که درباره اسماعیلیه در دوره افشاریه ثبت شده است، مربوط به مقاومت آنان در برابر مالیات‌گیری نادر است.

خوزستان، یکی از قدیمی‌ترین مراکز رهبری و ارسال داعیان به نقاط مختلف در دوره افشارها، همچنان مأمون عده‌ای از اسماعیلیه بود. محمد کاظم مروی در ذکر وقایع سال ۱۱۴۵ هـ از ارسال علیرضا بیگ افشار (اشیک آقاسی دربار نادر) به عراق عرب یاد می‌کند. ظاهراً شورشهای مردمی علیه سیاست‌های مالی نادر انگیزه این لشکرکشی بوده است. علیرضا بیگ در شوشتر و هویزه توقف کرد و از آنجا گروههایی را برای سرکوبی طوایف به اطراف فرستاد. اسماعیلیه خوزستان که در نواحی جزایر و بنادر سکونت داشتند، از دادن «مخارج و مداخل» خودداری کرده، سرکشی آغاز کرده بودند. مذاکرات اولیه سرداران نظامی با اهالی مبنی بر ارباب‌باشان و اخذ اطاعت و مالیات بدون اقدام به جنگ، نتیجه‌ای نداد. از این رو، هجوم نظامی آخرین راه حل قلمداد شد. طی اولین حمله گسترده، مقاومت اسماعیلیان در خارج از قلعه محل سکونت شکسته شد و با ورود سپاهیان افشاری به داخل قلعه، عموم سکنه کشته و اسیر شدند و برخی دیگر به جزایر و جنگل‌های اطراف گریختند. در این لشکرکشی، ظاهراً غنائم برجسته‌ای به دست نیامد. بنابراین، سردار افشاری اسرا را آزاد کرد و به آنان اجازه داد که در همان محل سابق سکونت کنند. (محمد کاظم مروی، ج ۱، ص ۲۸۳)

نکته در خور توجه آن که این لشکرکشی صرفاً به علت خودداری اسماعیلیان از پرداخت مالیات صورت گرفت. منابع رسمی دوره افشاریه، به حضور نزاریان و یا به عقیده و فعالیت آنان هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند. از این نکته می‌توان استدلال کرد که تمرکز سیاست نادر بر امور نظامی و بی‌اعتنایی وی به مسائل مذهبی، موجب سکوت منابع درباری افشارها درباره اسماعیلیان نزاری شده است.

اما منابع متأخر اسماعیلی، روایتی نه چندان مستند را ارائه می‌دهند که براساس آن سیدحسن بیگ (و ملقب به شاه حسن علی) از همراهان مؤثر نادر افشار در اخراج افغانان

معرفی می‌شود. وی همچنین در حمله نادر به هند ظاهراً به اجبار در اردوی شاه حضور داشته است: "پیروان و مریدان مولانا سید حسن بیگ... به خدمت می‌رسیدند." (فدایی، ص ۱۴۲) همان منبع اسماعیلی ذکر می‌کند که نادر در بازگشت از هند، "مأموریت محلات را به سید حسن بیگ داد." (فدایی، ص ۱۴۳)

احتمالاً روایت مؤلف فقط به سکونت امام نزاری در محلات اشاره دارد و لاغیر. سید حسن بیگ، طبق این روایت، سپس مورد سعایت قرار گرفت و سرانجام به دستور نادر در چشمان وی میل کشیدند. (دفتری، ص ۱۴۳) این روایت در منابع رسمی افشاری و همچنین در سایر منابع اسماعیلی وجود ندارد. (دفتری، ص ۱۴۳ و نیز یادداشت ۱۳۳ در ص ۸۲۵)

آشوبها و قیامهای گسترده مردمی در سالهای آخر حکومت نادر، تبعات عمیقی را بر جامعه تحمیل نمود که ناامنی یکی از آنها بود. ناامنی راه‌ها و وجود دزدان و راهزنان در مسیر راههای کاروان زو، برای درآمد امامان نزاری اثرات سویی به همراه داشت. نذورات و جوهاتی که از مرزهای شرقی به کهک می‌آمد، می‌بایستی از راههای دریایی و خشکی جنوب می‌گذشت، اما بنا به گزارش مؤلف تاریخ کرمان، "قطاع الطريق بخیاری" در میانه عقدا و یزد و نائین (وزیری، ص ۳۳۲) به آنان دستبرد می‌زدند و حتی بسیاری را می‌کشتند. این گزارش همچنین به فساد اداری این دوره اشاره دارد: "کلانتر و کدخدایان قضبات و قراء عرض راه آنها را بی پشت و پناه می‌دانستند و به اسم گمرک و عشور، بیشتر مالی که همراه داشتند می‌گرفتند و تعدی زیاد به آن مردم می‌کردند. به این جهت کمتر مالی از هندوستان به انجسدان به هرکس کنه امام می‌دانستند می‌رسید." (وزیری، ص ۳۳۲)

بحران ناشی از کاهش درآمد مالی، ظاهراً مهمترین عاملی بود که در تصمیم سید حسن علی (چهل و دومین امام نزاری) مبنی بر انتقال مقر دعوت از کهک به شهر بابک (واقع در ایالت کرمان) مؤثر بود. علت انتخاب شهر بابک احتمالاً از یک سو دوری از مرکز قدرت افشارها در خراسان و اهداف عمده نظامی نادر بود که در مرزهای شرقی و غربی متمرکز بود و از سوی دیگر، کوتاهی مسیری بود که زائران پس از پیاده شدن از کشتی در دریای

جنوب می‌پیمودند. پس از این تصمیم، زائران با پیمودن فاصله‌ای نزدیکتر و در امنیت بیشتر نزد امام خود می‌رفتند.

انتقال اقامت امام به شهر بابک از دو بُعد مالی و سیاسی قابل بررسی است. به لحاظ مالی، نخستین تأثیر را می‌توان در روایت وزیری جستجو کرد: "پس از آن به سبب قرب جوار و سهولت و امنیت راه در سالی چند نوبت گروهی بسیار از مریدان به زیارت امام می‌آمدند و نقد و جنس بی شمار تسلیم می‌کردند." (وزیری، ص ۳۳۲)

اگر اهمیت دیدار سالانه پیروان از امام - که معادل ثواب حج تلقی می‌شد (چهاردهی، ص ۱۳۷) - و همچنین پرداخت وجوهاتی که اگر پیروان امکان پرداخت آن را نمی‌یافتند آن را به رودخانه می‌ریختند و چنان می‌پنداشتند که به دست امام می‌رسد (سپهر، ج ۱، ص ۲۹۰)، درک شود، می‌توان فعالیت‌های اقتصادی و ابعاد سیاسی کار امام نزاری در ایالت کرمان را بهتر فهمید. سیدحسن علی (معروف به سید حسن بیگ) با اتکا بر توان مالی و اطمینان از پرداخت مستمر وجوهات از سوی پیروانش، به سیاست جدید اقتصادی روی آورد که حاصل آن خرید املاک و مستغلات و ساخت "بناهای رفیعه و قصور عالیه" بود. (وزیری، ص ۳۳۳)

به لحاظ سیاسی، شرایط آشفته پس از مرگ نادر و فقدان حکومت متمرکز، عملاً فرقه اسماعیلی را به مرحله جدیدی وارد کرد که می‌توان از آن به دور سوم فعالیت‌های ایشان پس از واقعه الموت یاد کرد. در واقع، سید حسن بیگ به پشتیبانی پیروان محلی خود - که به نام جدش (نزار دوم، ملقب به عطاءالله) عطاءاللهی خوانده می‌شدند و ظاهراً به دستور هم او بود که در نیم قرن قبل، در سیرجان اسکان داده شدند (دفتری، ص ۵۶۲) - کرمان را به صورت مرکز قانونی و قدرتمند حمایت از اسماعیلیه نزاری در آورد.

نفوذ قابل توجه امام نزاری به عنوان یکی از افراد سرشناس و معتبر محلی و یکی از ملاکان بزرگ ایالت، سبب شد که شاهرخ افشاری، حکمران منصوب افشارها بر ایالت کرمان، به وصلت با خانواده امام تمایل یابد و دختر وی را به عقد پسر خویش در آورد. وزیری از برپایی جشنی دو ماهه با مخارج هنگفت برای این عروسی یاد می‌کند؛ که خود

از اهمیت این وصلت و عدم احساس هر گونه ممانعت از باب کیش و عقیده نزاریان نزد حکمران حکایت دارد. (وزیری، ص ۳۳۳)

مرحله بعدی سیاست‌های محلی امام نزاری، ایجاد یک پایگاه زمستانه در گواشیر (دارالحکومه کرمان) بود. این امر به وی فرصت داد تا در جریان وضعیت شهر و اهالی آن قرار گیرد و بر نفوذ خود بیافزاید. به تدریج در سایه بزرگ منشی و داد و دهش در میان اهالی و حکمرانان شهرتی همراه با اعتماد و احترام کسب کرد و جانشینان بعدی وی نیز آن را به ارث بردند.

قاسم علی شاه (معروف به سید جعفر) پس از مرگ پدر، جانشین وی شد، اما در منابع محلی و رسمی و همچنین در منابع نزاری هیچگونه اطلاعی درباره وی وجود ندارد. (فدایی، ص ۱۴۳ و ص ۵۷۰)

در دوره امامت سید ابوالحسن که با سلطه زندیان بر بخش‌های جنوبی ایران مقارن بود، نزاریان موقعیت بهتری پیدا کردند. خصوصاً سیاست نرمش و مدارای کریم خان و تسامح مذهبی وی، به سید ابوالحسن فرصت کافی بخشید تا با ادامه خط مشی جدش، به فعالیت‌های سیاسی شهر وارد شود. به موقعیت برجسته وی می‌توان از لقب "آقای مطلق" که به دلیل "بذل و بخشش بسیار در شهر و بلوکات کرمان" (وزیری، ص ۳۳۳) به او داده شده بود و همچنین از نحوه رفتار میرزا حسین خان (حکمران کرمان) که بدون اجازه در حضور او نمی‌نشست، پی برد. بر همین اساس بود که با بروز مجدد برخی اختلافات میان حکمران کرمان و محمد رضا خان و علی خان کرانی سیرجانی و یک دو تن دیگر از بزرگان محلی بر سر حکومت بخش‌هایی از ایالت کرمان، که در مرتبه قبل به دخالت و داوری دربار شیراز و تفویض حکومت بخش‌های مورد اختلاف به بزرگان محلی انجامیده بود، این بار میرزا حسین خان نواحی تحت فرمان بزرگان محلی طرف اختلاف را به سید ابوالحسن اعطا کرد. نواحی مذکور شامل "سیرجان و اقطاع و کوشک و ارزو" و نیز "زرنند و کوبنان" (وزیری، ص ۳۳۳) بود. از آن پس در فرمان‌ها و احکام دولتی از او به عنوان بیگلریگی یاد می‌شد. گرچه حکمران کرمان با این اقدام دست مخالفان خود را از قدرت کوتاه کرد،

حکومت زندیه نیز با اقدام مذکور که به منزله نقض حکم سابق دربار بود، مخالفتی نکرد. علت این امر، احتمالاً برتری و جهت امام نزاری بر افراد مذکور و حفظ منافع حکومتی در هر حال بود. چنانکه اقدامات بعدی سیدابوالحسن درستی این تصمیم را نشان داد.

شرایط جدید نزاریان، بسا دستیابی سیدابوالحسن به حکومت ایالت کرمان، به نحو چشمگیری رو به بهبود بود. اگر چه وزیری صراحتاً درباره تصدی سید ابوالحسن بر این مقام پس از مرگ میرزا حسین خان مطلبی ارائه نمی‌دهد، در کل به نظر می‌رسد که این امر، پس از مرگ میرزا حسین خان صورت گرفته است. سایر منابع نیز سال دقیق این مسأله را ننوشته‌اند. با این همه، دلایل و زمینه کافی برای انتصاب امام نزاری بر این مقام وجود داشت. مؤلف تاریخ کرمان با اشاره به سیاست مردم داری وی، از انفاق و احسان بسیار او در میان بزرگ و کوچک مردم کرمان از محل وجوهات ارسالی پیروان وی - که بر "بیست هزار تومان متجاوز نقد و جنس" بالغ می‌شد - و همچنین "از مداخل حکومت و تفاوت خالصه" یاد می‌کند. (وزیری، ص ۳۳۳) دیگر از سیاستهای ظریف بیگلربیگی این بود که در حل و فصل امور با بزرگان شهر مشورت می‌کرد؛ چنان که اکثر آرای آقا علی (پدر میرزا حسین، وزیر کرمانی دربار زند) را همواره جویا بود. رسیدگی به اموری که به نظر پیچیده و لاینحل می‌رسید، عموماً به بیگلربیگی محول می‌شد. چنان که شرارت و فساد محمد علی خان (پسر بزرگ میرزا حسین خان) سرانجام با دخالت شخصی سید ابوالحسن رفع شد. وی پس از بی ثمر ماندن سیاست نرمش و نصیحت، محمد علی خان را دستگیر کرد و به دربار شیراز فرستاد. (وزیری، ص ۳۳۴) بر این خط مشی بود که سیدابوالحسن خان تا پایان مرگ کریمخان همچنان از وجهه مردمی و حکومتی برخوردار، و بر مسند حکمرانی کرمان باقی بود.

علی رغم اختیارات وسیع حکومتی امام نزاری در ایالت کرمان، به نظر نمی‌رسد که فعالیت مذهبی نزاریان اسماعیلی آشکارا صورت پذیرفته باشد. شهر بابک، همچنان پایگاه اصلی نزاریان و پیروان عطاءاللهی ایشان بود. با این همه، پوششی که در گذشته، طی قرون متوالی، برای فعالیت‌های خویش برگزیده بودند، در آستانه قرن سیزدهم کماکان و حتی

بیشتر از گذشته رعایت می‌شد. وزیری به ارتباط آشکار خاندان امام نزاری با صوفیان نعمت الهی اشاره دارد. بدون تردید این گروه از حمایت بسیار و آشکار امام نزاری و حکمران کرمان برخوردار بودند و بر همین مبنی بسیاری از بزرگان و دانشمندان ایالات را به طریقت خود درآوردند. وزیری صراحتاً از تمایلات آشکار "میرزا صادق، منسوب به سیدابوالحسن بیگلریگی" و چند تن از افراد حکومتی ایالت نسبت به طریقت نعمت الهی یاد می‌کند. (وزیری، ص ۳۴۸) حضور دو نماینده طریقت مذکور (نورعلی شاه و مشتاق علی شاه) از جانب مرادشان سید معصوم علی شاه هندی و نیز فعالیت علنی آنان برای جذب مرید در کرمان، بدون حمایت بیگلریگی ممکن به نظر نمی‌رسد. چنان که علمای متعصب شیعی کرمان تنها زمانی توانستند مشتاق علی شاه<sup>۸</sup> را به جرم انهدام شریعت و خواندن قرآن با نوای سه تار به هنگام نماز در مسجد به قتل برسانند<sup>۹</sup> که بیگلریگی برای انتظام امور شهر بابک، از دارالحکومه خارج شده بود. (وزیری، ص ۳۴۶)

با مرگ کریمخان، دوره جدیدی از کشمکش‌های داخلی میان خاندان زند و نیز میان آنان و سایر قدرت طلبان ایلیاتی، شهری و روستایی شروع شد. صادق خان، برادر کریم خان که به هنگام مرگ برادر در بصره بود، با دریافت خبر فوت کریم خان به سرعت خود را به شیراز رساند. ولی حضور زکی خان زند، سردار بی رحم و سفاک که در صدد نابودی رقبای خود و جلوس بر تخت بود، مانع ورود وی به شیراز شد. از این رو، پس از یک درگیری مختصر در خارج شهر، صادق خان برای گردآوری نیرو و مقابله احتمالی در آینده، به سوی کرمان شتافت. مؤلف گیتی‌گشا، انتخاب کرمان از سوی صادق خان را به خاطر پیشینه سفر صادق خان به آن جا می‌داند که قبل از رفتن به بصره، وکیل او را برای ایجاد نظم فرستاده بود. ولی درباره بی نظمی ایالت که موجب سفر مذکور شده بود، توضیح نداده است. (موسوی نامی، ص ۲۲۰)

سید ابوالحسن بیگلریگی و سایر بزرگان شهر از صادق خان استقبال گرمی نمودند و با این اقدام، وارد نخستین دسته بندی سیاسی پس از مرگ وکیل شدند. حمایت از صادق خان گرچه ظاهراً به دلیل "اخلاص و ارادت قلبی به سلسله زندیه" ذکر شده، ولی در واقع به

خاطر شخصیت سخت گیر و بی رحم زکی خان بود. صادق خان با بذل و بخشش پول میان اهالی ایالت و نیز با حمایت حکمران محل، توانست نیروی قابل توجهی گرد آورده، به شیراز برگردد. (نامی، ص ۲۲۸؛ وزیری، ص ۳۳۵) زکی خان به دست اهالی یزد رسید و صادق خان پس از دریافت خبر، بدون هیچ مانعی به دربار رسید و در این راه محمد حسین خان سیستانی که در حال عبور از مسیر صادق خان برای مقابله با علی مرادخان در اصفهان بود، او را تا دربار همراهی کرد. وی در برابر کمک و همراهی بزرگان کرمان، منشور حکومت ایالت را برای سید ابوالحسن نوشت و خلع فاخر برای آنان فرستاد. (وزیری، ص ۳۳۶)

سید ابوالحسن از این زمان تا اوایل قرن سیزدهم هجری، نزدیک به یک دهه، عملاً در حکومت کرمان مستقل بود. خصوصاً دوره‌های کوتاه مدت جانشینان و کیل که به لحاظ ارضی، قلمروشان تقریباً به ایالت فارس محدود شده بود و درگیری‌های مستمر آنان با آقامحمدخان قاجار، فرصتی برای رسیدگی به امور ایالات دور و نزدیک باقی نگذاشته بود. با این همه، همین اوضاع آشفته به نوع دیگر استقلال بیگلیگی را در معرض خطر قرار داد. "اعظم خان اوغان" از امیران افغان قندهار، با عده زیادی افغان و نیز بلوچ و سیستانی که مجموعاً چهار هزار نفر گزارش شده‌اند، به نرماشیر واقع در مرز شرقی ایالت کرمان حمله برده، آن جا را تصرف نمود.

محمد حسین خان سیستانی، حکمران بم که پیشتر در ورود صادق خان همراهی و مساعدت از خود نشان داده بود، ظاهراً با ملاحظه وضع آشفته دربار شیراز و براساس سیاست حفظ و توسعه منافع خود، به پیشنهاد ایلی و اتحاد اعظم خان پاسخ مثبت داد. صرف نظر از مخالفت جویی‌های دیرینه وی در ایالت، آن چه وی را در پیوستن به افغانها مصمم ساخت، شخصیت سید ابوالحسن، حکمران کرمان بود که به خاطر برتری‌ای که بر وی داشت، امکان ترقی و پیشرفت را از او گرفته بود. بنابراین، با استفاده از فرصت به دست آمده، پسرش را با چهار صد نیرو برای تسخیر گواشیر مرکز ایالت، به کمک خان افغان فرستاد. بیگلیگی با دریافت خبر، بلافاصله نیروی محلی را فرا خواند و با دادن پول

بسیار از مال خود و مالیات کرمان (وزیری، ص ۷-۳۳۶)، نیروی قابل توجهی بالغ بر هفت هزار نفر را گرد آورد. "جنگ دیوار بلند" به پیروزی نیروهای نظامی کرمان، تحت فرماندهی میرزا صادق، پسر عموی بیگلربیگی و شکست و عقب نشینی افغان‌ها به نرماشیر انجامید. (وزیری، ص ۳۳۸)

این پیروزی اهالی کرمان را موقتاً نجات داد. اما جاه‌طلبی اعظم خان و طمع بلوچ‌ها و سیستانی‌ها به وعده‌های او از کار ننشست، این بار گواشیر مورد محاصره قرار گرفت. از آن جا که بیگلربیگی برای انجام کاری به شهر بابک رفته بود، محصوران نتوانستند محاصره را بشکنند. اما استحکامات و دروازه‌های شهر استوار بود و همین از پیروزی سریع افغان‌ها ممانعت می‌کرد. با طولانی شدن محاصره و کمبود آذوقه، نیروهای مهاجم روستاهای اطراف را غارت کردند. در این ضمن، برخی رؤسای روستاهای اطراف که از گذشته رنجشی از بیگلربیگی به دل داشتند، به افغان‌ها پیوستند. این محاصره، سرانجام با تلاش بیگلربیگی در نبرد شدید "قلعه رباط" واقع در یازده فرسخی گواشیر پس از یک ماه و اندی، به پایان رسید. (وزیری، ص ۳۴۰) افغان‌ها بار دیگر به مرزهای شرقی ایالت عقب نشستند، اما دو شهر نرماشیر و بم، به دلیل مداومت دشمنی محمد حسین خان سیستانی با حکمران، در دست افغانان ماند. همچنین دو بلوک "خیص" و "گوگ" نیز به دلیل مخالفت ریش سفیدان آنها در پرداخت مالیات به حکمران و ترس از نتیجه این اقدام، در اختیار اعظم خان افغان قرار گرفت. (وزیری، ص ۳۴۱)

اختلافات محلی حکمران بم با جمعی از رؤسا و اعیان شهر که به مالیات بندی‌های تحمیلی محمد حسین خان سیستانی معترض بودند، آنان را واداشت که شکایت به نزد بیگلربیگی بردند و از او طلب پانصد نفر نیرو نمودند تا به سلطه حکمران بم پایان دهند. بیگلربیگی نیز فرزندش را به دربار شیراز فرستاد و لطفعلی خان زند را که به تازگی بر تخت نشسته بود، به تسخیر کرمان ترغیب کرد. (وزیری، ص ۲-۳۴۱)

حملة لطفعلی خان زند به کرمان در سال ۱۲۰۴ هـ اگر چه به تحریک محمد حسین خان سیستانی صورت گرفت، بی تردید از انگیزه‌های بسیار قوی‌تر برخوردار بود. در واقع، خان



زند پیشاپیش برای مقابله با حمله آقا محمدخان قاجار نیرو گردآوری کرده بود. خان قاجار که تا چمن‌گندمان واقع در شمال شیراز نزدیک شده بود، با دریافت اخباری ناگوار از پشت سر، به تهران بازگشت و لطفعلی‌خان با نیرویی که برای جنگ و کسب غنائم آماده شده بود، توجه خویش را به سوی کرمان معطوف ساخت.

لطفعلی‌خان در بدو ورود به کرمان، با استقبال گرم رؤسای محلی مخالف بیگلریگی روبرو شد. آنان حتی تهیه مایحتاج و آذوقه اردوی خان زند را بر عهده گرفتند. (نامی، ص ۳۲۶) نخستین هدف لطفعلی‌خان، تسخیر شهر بابک، پایگاه اصلی نزاریان در کرمان بود. اما وجود قلعه مستحکم و ذخایر نظامی قابل توجه و حضور تفنگچیان نزاری که وزیری از آنان با نام "خراسانی و عطاءاللهی" یاد می‌کند، وی را از تصمیم خود منصرف ساخت. (وزیری، ص ۳۴۲) توانمندی‌های نظامی یاد شده در شهر بابک، سه ویژه نیروهای تربیت شده و مسلح نزاری حکایت از آن دارد که امام آنان برای افزایش قدرت پیروان خویش و احتمالاً با دوراندیشی برای توسعه قدرت و قلمرو خود برنامه منسجمی داشته است.

توضیحات پسر حکمران بم مبنی بر ناتوانی و درماندگی بیگلریگی در برابر نیروهای زندیه، لطفعلی‌خان را به سوی دارالحکومه سوق داد. تصرف گواشیر با مساحت "طویل و عریض" و وجود "هزار رخنه و ثلمه" (وزیری، ص ۳۴۲) و تنوع و اختلاف نظرات اهالی و نیروهای نظامی آن، به نظر آسان می‌رسید.

بیگلریگی طی یک جلسه مشورتی با بزرگان شهر، تصمیم دوراندیشانه‌ای اتخاذ کرد. وی اندیشه کرد که اکنون آقا محمدخان نیروی مسلط و برتر صحنه مبارزات سیاسی و نظامی ایران است و به زودی ایالت فارس، یعنی تنها ایالتی که در برابر خان قاجار مقاومت می‌کند، نیز ضمیمه متصرفات او خواهد شد. لذا از تسلیم شهر به لطفعلی‌خان سرباز زد. (وزیری، ص ۳۴۳) گذشت زمان درستی تصمیم و عاقبت اندیشی بیگلریگی در بستن درها به روی لطفعلی‌خان و اشتباه لطفعلی‌خان در حمله به کرمان به جای تقویت نیروی خود در برابر قاجارها را ثابت کرد و سرنوشتی که زندیه در فاصله اندک دو سه ساله به آن دچار

شد، مؤید آن شد. بدون تردید حفظ منافع سیاسی خود در آینده، بیگلیگری را در بستن دروازه‌ها به روی خان زند و حصارى شدن در شهر مصمم تر نمود.

تلاش لطفعلی خان در گشودن دروازه‌های شهر با وجود نیروی اندک و سرد شدن هوا، بی نتیجه ماند. از این رو کار به مذاکره کشید و وزیرى شروع این اقدام را از جانب لطفعلی خان می‌داند. (وزیر، ص ۳۴۳) البته مؤلف گیتی‌گشا، کرمانیان را در گشودن باب مذاکره پیش قدم می‌داند. (نامی، ص ۳۲۷) در هر صورت، طولانی شدن مدت محاصره به صلاح هیچ کدام نبود. بسته شدن راه‌های عبور و مرور و محدودیت ذخایر آذوقه موجود در داخل شهر برای حصاریان مشکلات بسیاری را می‌توانست پدید آورد. چنان که حملات شبانه نیروهای داخل شهر که یکی از آنها به فرماندهی شخص بیگلیگری انجام شد، عمدتاً برای تهیه آذوقه بود. (وزیرى، ص ۳۴۴) از جانب دیگر، لطفعلی خان نیز با وجود خطر بزرگ قاجارها در پشت سر و نزدیک شدن زمستان و برف و سرما که معمولاً از عوامل مؤثر شکست لشکرکشی‌ها در زمستان بود، ادامه محاصره را ممکن نمی‌دید.

بنابراین، شیخ الاسلام و قاضی شهر با مبلغ بیست هزار تومان به رسم پیش کش و اظهار اطاعت مشروط به برداشتن محاصره، به اردوی خان زند رفتند. لطفعلی خان، قبول پیش کش و رفع محاصره را موکول به حضور شخص بیگلیگری در اردوی خود نمود. عدم قبول شرط مذکور از سوی بیگلیگری (وزیرى، ص ۳۴۳) و تشدید سرما و ریزش برف بسیار که راه ارسال آذوقه را از فارس به کرمان مسدود ساخته بود (نامی، ص ۳۲۷)، خان زند را در شرایط بسیار بد و نامساعد قرار داده بود. به ویژه که کمبود آذوقه و سرمای زیاد، سرانجام طاقت و تحمل اهل اردو را به پایان برد و آن‌ها را از دور و بیر خان زند پراکنده ساخت. (حسینی فسایی، ج ۱، ص ۶۴۴) علاوه بر آن تلاش لطفعلی خان نیز برای تجهیز نیرو و اتمام کار اهالی گواشیر، به علت وجود اختلاف میان متحدان محلی وی با اهالی شهر و روستای خود، بی نتیجه ماند. (وزیرى، ص ۳۴۴) سرانجام، مجموع شرایط نامساعد مذکور، باعث ناکامی خان زند شد و در جمادی الاول سال ۱۲۰۵ هـ.وی مجبور شد به

شیراز بر گردد. (نامی، ص ۳۲۸)؛ در حالی که این شکست، به اعتبار سیاسی وی نزد اهالی فارس و دشمن قدرتمندش، آقامحمدخان قاجار، سخت لطمه زده بود.

با خروج لطفعلی خان از کرمان، ضرورت برقراری مجدد نظم در ایالت احساس می‌شد. بنابراین، بیگلربیگی دو تن از معتمدان خویش را با نیروی کافی به سمت شهرهای شرق ایالت، اقطاع، کوشک و جیرفت فرستاد. وزیرری در کنار اسامی شهرهای مذکور، از "تصرف بلوچستان" یاد می‌کند. (وزیری، ص ۳۴۵) این مورد احتمالاً از جاه‌طلبی‌های سید ابوالحسن در راستای توسعه ارضی قلمروش ناشی می‌شده است. بلوچستان در اکثر دوره‌های تاریخی ایران، از ایالاتی بود که به علت دوری و فقر چشمگیر، چندان مورد توجه حکمرانان زمان واقع نمی‌شد. اما بیگلربیگی حدس زده بود که حتی قاجارها نیز اگر به قدرت برسند، بر سیستان کنترل مستقیمی نخواهند داشت. از این رو، تصرف بلوچستان، در مرزهای شرقی ایالت کرمان، می‌توانست قلمرو تحت اداره وی را توسعه بخشد و به علاوه با این کار می‌توانست پایگاه دشمنانش، یعنی افغان‌ها و محمد حسین خان سیستانی را در اختیار گیرد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که تصرف ایالت مذکور که در مرز غربی شبه قاره هند واقع شده است، می‌توانست مسیر خشکی مسافرت پیروان امام نزاری از شبه قاره هند (مرکز عمده سکونت نزاریان اسماعیلی) به شهر بابک (مقر امام) را سهل‌تر و امن‌تر نماید. اما این امر، به واسطه کشته شدن رضاقلی خان، یکی از سرداران ارسالی بیگلربیگی برای برقراری نظم در کوشک - که بر اثر اختلافات محلی رخ داده بود. (وزیری، ص ۳۴۵-۶) - و بازگشتن بقیه سپاه به مرکز کرمان، عملاً تحقق نیافت.

سید ابوالحسن بیگلربیگی در سال ۱۲۰۶ هـ به مرگ طبیعی در گذشت. وزیرری ضمن توصیف از صفات نیک وی، از جمله سخاوت و بذل و بخشش از مال خود در حق کرمانیان، از بناهای ساخته شده در دوران حکومت او یاد می‌کند. (وزیری، ص ۳۵۲-۳) در شورای انتخاب جانشین برای او، همگی با انتخاب میرزا صادق، پسر عموی بیگلربیگی توافق نمودند. از این میان تنها مرتضی قلی خسان، پسر شاهرخ خان زرنندی و محمدعلی خان، پسر میرزا حسین خان (حکمران سابق) از مخالفان پیشین سید ابوالحسن، به این

انتخاب اعتراض کردند که سرانجام با وساطت میرزا محمد تقی طیب ملقب به مظفر علی شاه (از پیران سلسله نعمت اللهی کرمان) خاتمه یافت. این دو و شخص میرزا صادق، از مریدان و معتقدان به مظفر علی شاه بودند، و همین باعث شد که دعوت او برای اطاعت از میرزا صادق را بپذیرند. (وزیری، ص ۳۵۳) این امر نشان دهنده تداوم نفوذ صوفیان طریقت نعمت اللهی حتی در امور سیاسی کرمان است. حکومت میرزا صادق چندان طول نکشید و با مرگ وی در همان سال خاتمه یافت.

سال ۱۲۰۷ هـ زمانی که لطفعلی خان شیراز را کاملاً از دست داده بود و آقا محمد خان ضمن تعقیب و مقابله با حملات پراکنده وی، فتح ایالات جنوب را وجهه همت خود قرار داده بود، باباخان نایب السلطنه (فتحعلی شاه بعدی) از سوی عموی خود مأمور فتح کرمان شد. استقبال چند تن از بزرگان از جمله مرتضی قلی خان، پسر شاهرخ خان زرنندی، مخالف سابق بیگلربیگی، و پذیرش اجباری اطاعت قاجارها از سوی دیگران، باباخان را به آسانی وارد دارالحکومه ساخت. وی ضمن ارسال نیرو برای تسخیر شهرهای مختلف ایالت، به قتل و حبس برخی از بزرگان طرفدار زندیه پرداخت و حکومت ایالت را به نام مرتضی قلی خان نوشت. (وزیری، ص ۳۵۷) جالب آن که نایب السلطنه هیچ توجهی به شهر بابک نکرد و ظاهراً وجود پیروان نزاری و شاه خلیل الله (امام جدید نزاری و پسر سیدابوالحسن بیگلربیگی سابق) را که در شهر بابک مستقر بود، برای حکومت قاجارها موجد خطر نمی دانست.

حضور دوباره لطفعلی خان، شاه بی تاج و تخت زندیه، در کرمان که به دعوت جهانگیر، پسر محمدحسین خان سیستانی، با وعده تسخیر کرمان بدانجا رفته بود (نامی، ص ۲-۳۸۱)، بار دیگر حساسیت قاجارها را نسبت به کرمان برانگیخت. به ویژه که حکمران و سردار منصوب قاجارها نتوانستند در برابر وی مقاومت کنند و دارالحکومه را رها ساختند و گریختند. وزیری از میان انبوه نیروهایی که به دعوت خان زند و برای مقابله با قاجارها در گواشیر جمع شدند، از گروه مرادعلی خان خراسانی سیرجانی با جمعی عطاءاللهی و خراسانی (پیروان نزاری) یاد می کند. رشادت و دلآوری این گروه باعث شد

که لطفعلی خان آنان را تحت فرماندهی نجف قلی خان خراسانی سیرجانی به نگهبانی بخش غربی برج و باره شهر بگمارد. برخلاف نظر مؤلف کتاب گیتی گشا، آنان تا سقوط شهر و پایان کار لطفعلی خان همچنان مقاومت کردند و تنها پس از تصرف شهر به دست قاجارها بود که نجف قلی خان با چند تن خراسانی و عطاءاللهی دستگیر و به قتل رسیدند.

منابع همزمان با واقعه در مورد سرنوشت شاه خلیل الله و پیروان وی خبری به دست نمی‌دهند. اما سپهر در ذکر حادثه کشته شدن شاه خلیل الله در یزد به اشتباه می‌نویسد که سید ابوالحسن خان از حکومت کرمان عزل و در محلات ساکن شد. (سپهر، ج ۱، ص ۲۹۰) اما درباره خاتمه کار کرمان در سال ۱۲۰۹ هـ یادآور می‌شود که به دستور خان قاجار "زن و فرزند سادات شهر بابک را به قریه کهک که از توابع قم است، نشیمن فرمود که از نخست وطن آن جماعت بود" (سپهر، ج ۱، ص ۷۱) و در مورد پیروان امام نزاری نیز فرمان کوچ اجباری اجرا شد و "۷۰۰ خانوار از جماعت عطاءاللهی بلده مزبوره را به توقف ری مأمور داشت." (سپهر، ج ۱، ص ۷۱) بدین ترتیب امام نزاری و خانواده وی بدون آنکه خاطره تجربه مطلوب حکومت کرمان و استقلالی را که در آن داشت، از دست بدهد، بار دیگر به مقر سابق خود بازگشت.

#### نتیجه

سقوط الموت (کانون اصلی اسماعیلیان نزاری) به دست مغولان در قرن هفتم، به لحاظ عمق رخداد، نزاریان را وارد دوره جدیدی نمود. مخالفت حکمرانان سنی مذهب بعدی، نزاریان را به مهاجرت و پراکندگی و ادار ساخت و فعالیت آنان را به صورت مخفی و حتی رکود درآورد. دوری و پراکندگی و عدم دسترسی پیروان به امام شان که مخفیانه و در نقطه‌ای نامعلوم می‌زیست، طی قرون به تدریج تغییرات زیادی را در فرهنگ و ادبیات نزاریان ایجاد کرد. با این همه رویکرد امامان به "تقیه" و نزدیک شدن به گروههای تصوف و استفاده از پوشش آنان توانست حیات نزاریان را در بحران‌های سیاسی و اجتماعی حفظ نماید.

از سوی دیگر اختلاف بر سر جانشینی، نزاریان را به دو گروه محمد شاهی و قاسم شاهی تقسیم کرد که به نوبه خود به تضعیف و رقابت دو گروه با یکدیگر انجامید. گروه اول بعدها به هند مهاجرت کرد و در قرن سیزدهم به کلی از نزاریان جدا شد. اما امامان قاسم شاهی در فضای مساعد حاصل از سقوط ایلخانان و عدم حکومت متمرکز و همچنین توجه حکام محلی شیعی به آنان توانستند همچون گذشته در لباس طریقت صوفیانه نعمت الهیه به حیات خود ادامه دهند.

با شروع دوره انجندان که از اواخر قرن نهم هجری با انتقال مقر امامان قاسم شاهی از نقطه‌ای نامعلوم به انجندان آغاز شد و تا قرن نوزدهم ادامه داشت، نزاریان توانستند وضعیت فرهنگی و ادبی خود را کم و بیش سامان دهند. ظهور صفویه و رسمیت یافتن مذهب شیعه که با دوره مذکور مقارن بود، در آغاز ظاهراً فضای خوش‌بینانه‌ای را فراهم آورد. اما با تغییر سیاست صفویان که در پی ورود علمای شیعه اثنی عشری از خارج به ایران روی داد، نزاریان بلاجبار بار دیگر به تقیه روی آوردند.

سقوط صفویه در ربع اول قرن دوازدهم هجری سرآغاز تغییرات بسیاری در جامعه ایران از جمله برای نزاریان بود. سیاست بی‌اعتنایی نادر به امور مذهبی، ظاهراً فضایی باز به وجود آورد اما از سوی دیگر سیاست نظامی‌گری وی که با تحمیل مالیات‌های سنگین بر مردم همراه بود، یک رشته شورش و قیام‌های مردمی را در سراسر کشور به وجود آورد. طی این اوضاع آشفته، امامان نزاری انجندان با بحران کاهش درآمد مالی که از هند از طرف پیروان هندی به عنوان دیون مذهبی برای امام ارسال می‌شد، روبرو شدند. چاره‌این وضعیت، انتقال مقر امام به شهر بابک در کرمان دانسته شد. حضور پیروان نزاری موسوم به عطاءاللهی که از اوائل قرن دوازدهم در آنجا اسکان گرفته بودند و کوتاهی مسیر مسافرت پیروان امام از هند به کرمان، در این انتخاب دخیل بود.

ورود امام نزاری به شهر بابک، در حیات و فعالیت سیاسی - مذهبی آنان، در مقیاس با زمان پس از سقوط الموت، فصل جدیدی گشود و در واقع آنان را به مرحله جدیدی وارد کرد. خط مشی اقتصادی سید حسن بیسک (امام چهل و دوم نزاری) در خرید املاک و

ساخت بنا در شهر بابک به پشتوانه مالی که به طور مستمر از هند وارد می‌شد، به زودی وی را در ردیف ملاکان بزرگ و صاحبان نفوذ اقتصادی و در نتیجه سیاسی قرار داد. ازدواج دختر امام با پسر حکمران افشاری ایالت کرمان، گامی دیگر در جهت استحکام کانون جدید نزاریان بود. پیشروی امام به سوی گواشیر (مرکز ایالت) در قالب ایجاد پایگاه زمستانه در آن جا، حوزه نفوذ وی را وسعت بخشید. به ویژه که سیاست مردم داری و بذل و بخشش فراوان در میان اهالی شهر، وی را به عنوان مردی نیک سیرت مشهور گردانید. این اعتبار و نفوذ به نوه وی سید ابوالحسن که سیاست پدر بزرگش را دنبال می‌کرد، به ارث رسید. بر مبنای همین زمینه مساعد بود که ابتدا حکومت شهرهای بخش غربی ایالت و پس از مرگ حکمران ایالت، حکومت کرمان به سید ابوالحسن داده شد.

سیاست تسامح و مدارای کریم خان زند، سید ابوالحسن را در کار خود استوارتر ساخت و با مرگ و کیل و درگیری جانشینان وی، بیگلربیگی به استقلال کامل حکومت کرد و جز دو مورد حمله افغانها از مرزهای شرقی و حمله لطفعلی خان، حادثه دیگری وی را مورد تهدید قرار نداد.

با مرگ سید ابوالحسن در ۱۲۰۶ هـ تقریباً سلطه امامان نزاری بر امور سیاسی کرمان پایان یافت و ظاهراً فرزند وی، شاه خلیل الله نتوانست جایگاه پدر را تصاحب کند. با فتح کرمان توسط آقامحمدخان و سیاست کوچ اجباری وی در مورد خاندانها و ایلات طرفدار زنده، خانواده امام نزاری نیز به کهک (از روستاهای اطراف محلات) باز گردانده شد و پیروان عطاءاللهی ایشان را نیز به ری کوچانیدند.

#### توضیحات

۱- پیران، رهبران محلی بودند که از سوی امام برای هدایت و انجام امور دینی و گردآوری دیون مذهبی در محل سکونت خود، تعیین می‌شدند.

۲- در این مورد می‌توان به عنوان نمونه حمایت اوزون حسن آق قوینلوی سنی مذهب از شیخ جنید و حیدر صفوی را مثال زد که علی رغم گرایش آشکار شیعی شان از آنان به عمل می‌آورد.

۳- دفتری این مطلب را به نقل از فدایی، صاحب اثر *هدایه المؤمنین الطالبین* صفحه ۱۳۵ نوشته است. این نکته در چاپ ۱۳۶۲ کتاب مذکور از سوی انتشارات اساطیر وجود ندارد.

- ۴- این فرمان بر روی کتیبه‌ای در سال ۱۹۷۶ میلادی در انجدان کشف شد.
- ۵- حامد الگار این شخص را به اشتباه با شاهرخ، نوه نادرشاه افشار، یکی پنداشته است. (الگار، ص ۱۵)
- ۶- شرح حال مختصری درباره وی در کتاب شرح حال رجال ایران وجود دارد. (بامداد، ص ۳۷-۳۸)
- ۷- وی با وجود نیل به حکومت کرمان، همچنان به بیگلریگی معروف بود.
- ۸- معصوم علی شاه در طرائق الحقایق ماجرای قتل میرزامحمد مشتاق علی شاه را مفصل نگاشته است و از حضور سید محمد صادق به عنوان برادر سید ابوالحسن خان حکمران کرمان در زمره مخلصان مشتاق یاد می‌کند. (معصوم علی شاه، ج ۳، ص ۱۹۰)
- ۹- وزیر تاریخ این واقعه را در رمضان ۱۲۰۵ هـ ذکر می‌کند (وزیری، ص ۳۴۶) اما مؤلف طرائق الحقایق آن را در رمضان ۱۲۰۶ می‌داند. (معصوم علی شاه، ج ۳، ص ۱۹۰) روایت وزیر صحیح‌تر است؛ چون در سال ۱۲۰۶ هـ بیگلریگی در گذشته بود، و قتل مشتاق نیز که در حیات وی صورت گرفت می‌بایستی در ۱۲۰۵ هـ باشد.

#### منابع و مآخذ

- اسکندر بیگ منشی. عالم آرای عباسی، ج ۱. تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴.
- الگار، حامد: "شورش آقاخان محلاتی". مجموعه مقالات شورش آقاخان محلاتی و چند مقاله دیگر، ترجمه ابوالقاسم سرری. تهران: توس، ۱۳۷۰.
- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۴۷.
- براون، ادوارد. تاریخ ادبیات ایران، ج ۴. ترجمه رشید یاسمی، تهران: ابن سینا، ۱۳۱۶.
- چهاردهی، نورالدین. اسماعیلیه در گذشته و حال، تهران: میر-گوته‌نگ، ۱۳۶۳.
- خراسانی فدایی، محمدبن زین العابدین. تاریخ اسماعیلیه یا هدایة المومنین الطالبین، تصحیح الکساندر سیمونوف. تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.
- حافظ ابرو. زبدة التواریخ، ج ۱. تصحیح سید کمال حاج سیدجوادی. تهران: نشر نی، ۱۳۷۲.
- حسینی فسایی، میرزا حسن. فارس نامه ناصری، ج ۲. تصحیح رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- دفتری، فرهاد. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: نشر فروزان روز، ۱۳۷۵.
- سپهر، محمدتقی (لسان الملک). ناسخ التواریخ، ج ۱. تصحیح جمشید کیانفر. تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
- فومنی، عبدالفتاح. تاریخ گیلان. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- قمی، قاضی احمد. خلاصه التواریخ، ج ۱. چاپ احسان اشراقی. تهران: ۱۳۵۹.
- کاتب، احمدبن حسین. تاریخ جدید یزد. به کوشش ایرج افشار. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۵.
- مروی، محمد کاظم. عالم آرای نادری، ج ۱. تصحیح محمد امین ریاحی. تهران: علمی، ۱۳۷۴.



معصوم علی شاه (نایب الصدر)، طرائق الحقایق، ج ۳. تصحیح محمد جعفر محبوب. تهران: کتابفروشی بارانی، ۱۳۴۵.

موسوی نامی، میرزا صادق. گیتی گشا. تصحیح سعید نفیسی. تهران: اقبال، ۱۳۱۷.  
میرخواند، میرمحمد. روضه‌الصفاء، ج ۶. تهران: انتشارات مرکزی - خیام - پیروز، ۱۳۳۹.  
وزیری کرمانی، احمد علی خان. تاریخ کرمان. تصحیح باستانی پاریزی. تهران: انتشارات کتابهای ایران، ۱۳۴۰.

یزدی، شرف الدین علی. ظفرنامه، ج ۱. ویرایش محمد عباسی. تهران: ۱۳۳۶.